

## فهرست مطالب

پیشگفتار.....	هفت
مسئلهٔ هویت.....	۱
راز درهٔ باسکامب.....	۲۷
جعبهٔ مقوایی.....	۶۱
کارمند بورس اوراقِ بهادار.....	۹۱
ملاک رایگیت.....	۱۱۷
مردِ خمیده پشت.....	۱۴۵

## پیشگفتار

آرتور ایگناتیوس کانن دوویل<sup>۱</sup> (۱۸۵۹-۱۹۳۰)، خالق شرلوک هولمز، در ادینبورگ به دنیا آمد. پس از پایان دبیرستان به تحصیل در رشته پزشکی در دانشگاه ادینبورگ پرداخت که نه تنها موجب شد بعدها وارد حرفه پزشکی شود، بلکه او را به دانشی مجهز ساخت که در آفرینش ذهن کارآگاه مشهورش مفید افتاد. در ۱۸۸۷، کانن دوویل دستیار دکتر جوزف بل، یکی از استادان خود، شد (کسی که بعدها ماجراهای شرلوک هولمز را به او تقدیم کرد و معروف است که الگوی شخصیت هولمز بود) و در سه سال پس از آن در منطقه میدلند چندین شغل موقت در حرفه پزشکی داشت. در ۱۸۸۰، مدت هفت ماه به عنوان پزشک کشتی مشغول به کار بود، و سال بعد از دانشگاه ادینبورگ فارغ التحصیل شد.

در دو سال پس از آن، کانن دوویل شغل‌های مختلفی داشت که هیچ کدام چندان نپایید، از جمله دوره کوتاه دیگری این بار در مقام پزشک کشتی‌ای که عازم آفریقا بود. در ۱۸۸۲، دیگر نوشتن را آغاز کرده بود و اولین داستان کوتاهش در ۱۸۸۳ منتشر شد، داستانی با عنوان «ناخدای ستاره قطبی»<sup>۲</sup> که مبتنی بر تجربه کانن دوویل در مقام پزشک کشتی بود. در مدت سه سال بعد، انتشار قطعات کوتاه دیگر به طور مرتب ادامه داشت. کانن دوویل در ۱۸۸۶ نوشتن رمانی را آغاز کرد، داستانی معمایی

1. Arthur Ignatius Conan Doyle

2. «The Captain of the Pole-Star»

که کارآگاه خصوصی، شرلوک هولمز، را به مردم کتابخوان معرفی می‌کرد. این رمان (اتود در قرمز لاک)، که در عرض یک سال تکمیل شد و در ۱۸۸۷ به چاپ رسید، اولین ماجرا از ماجراهای بسیاری بود که پس از آن منتشر شد. در این رمان، نویسنده همچنین واسطه‌ای را معرفی کرد که هولمز از طریق او به نامی آشنا در میان خانواده‌ها تبدیل شد: دکتر جان اچ. واتسن که واضح بود الگوی شخصیت او، لااقل تا حدی، شخص کانن دوویل است. هولمز در واقع از طریق آشنای مشترکی به واتسن معرفی می‌شود و کانن دوویل با نمایش قدرت استنتاج هولمز او را به خواننده و به دکتر واتسن معرفی می‌کند.

این معرفی، هر چند اغراق‌آمیز، آغاز پدیده‌ای ادبی بود و داستانهای شرلوک هولمز تقریباً تا زمان مرگ کانن دوویل در ۱۹۳۰ ادامه یافت. به این ترتیب، شرلوک هولمز تقریباً چهل سال به حرفه‌ای تخصصی مشغول بود و بر زندگی، معیشت و تولیدات ادبی مؤلفش تسلط داشت. هر چند کانن دوویل همیشه ادعا می‌کرد که هولمز صرفاً شخصیت پولساز محبوبی است برای کمک به تأمین مالی آثار ادبی جدی و ایجاد مقبولیت (که همیشه به دنبال آن بود)، هیچ یک از آثار دوویل، حداقل به لحاظ تجاری، هرگز چنین موفق از آب در نیامد. حتی دو مخلوق دیگر نویسنده، پروفیسور چلنجر<sup>۳</sup> و سرتیپ جرارد<sup>۴</sup>، هیچ گاه به میزان دل‌بستگی و علاقه‌ای که شرلوک هولمز در مردم کتابخوان ایجاد کرد نزدیک نشدند.

کانن دوویل نویسنده پرکاری بود و در انواع ادبی دیگر نیز طبع خود را آزمود و چندین رمان تاریخی و کتابهایی دربارهٔ احضار ارواح نوشت، که در اواخر عمر به آن اعتقاد زیادی پیدا کرده بود. داستانهای شرلوک هولمز را امروز، بی هیچ تردیدی، بهترین آثار او می‌دانند، ولی خود دوویل همیشه آثار دیگرش، به ویژه رمانهای تاریخی اش، مانند میکاه کلارک<sup>۵</sup> و سر نایجل<sup>۶</sup> را ترجیح می‌داد.

3. Professor Challenger

4. Brigadier Gerard

5. Micah Clarke

6. Sir Nigel

رمانها و داستانهای کارآگاهی کانن دوپیل در شمار پرخواننده‌ترین آثار این نوع ادبی است. بعضی بر این عقیده‌اند که او، تحت تأثیر تعدادی از داستانهای ادگار آلن پو، کارآگاهی خلق کرد که ترکیبی است از انسان پارسا و ورزشکار، دانشمند و هنرمند ناموفق، زن‌ستیز و آدم موقر، پایبند اخلاق و معتاد به مواد آرام‌بخش، نماینده قانون و قانونی قائم به ذات. راوی بی‌نام داستانهای دوپین، اثر ادگار آلن پو، به واتسن تبدیل می‌شود؛ شخصیتی دلپذیر و خوشایند که رابطه‌اش با هولمز داستانهای دوپیل را از طنزی غنی، نگرش اجتماعی و حتی عطف و مهربانی سرشار می‌سازد.

کانن دوپیل در شخصیت شرلوک هولمز انسانی تیزبین و کنجکاو خلق کرد که نیمی پزشکی و نیمی هنرمند بود. این شخصیت چنان در ذهن و قلب مردم جا گرفته بود که تقریباً هیچ یک از شخصیت‌های داستانی، و قدر مسلم هیچ یک از کارآگاهان داستانی، یارای رقابت با او را نداشتند. حتی هرکول پوارو یا خانم مارپل نیز به خصوصیات کلی چنین شخصیتی نزدیک نشدند. از همان نخستین بار که هولمز در مجله استرند ظاهر شد و قدرت استنتاج خارق‌العاده‌اش را به نمایش گذاشت، به شخصیتی فراتر از زندگی تبدیل شد. وقتی در «ماجرای پرونده آخر»<sup>۷</sup> به نظر می‌رسید در آبشار رایشن باخ جان باخته است، طرفدارانش چنان متأثر شدند که مردان جوان در سوگ او نوار سیاه‌عزا به کلاه بستند، و تقاضای عمومی نویسنده را واداشت که قهرمانش را دوباره زنده کند.

شرلوک هولمز قهرمان شصت داستان کانن دوپیل بود و همه آنها، به جز اتود در قرمز لاک (۱۸۸۷) و نشانه چهار (۱۸۹۰) در مجله استرند منتشر شد.

اولین داستان شرلوک هولمز در استرند داستان کوتاهی بود با عنوان «صدای علم»<sup>۸</sup> که در مارس ۱۸۹۱ با اسم مستعار چاپ شد. آخرین

7. «The Adventure of the Final Problem»

8. «The Voice of Science»

داستانش، «واپسین تدبیر»،<sup>۹</sup> در دسامبر ۱۹۳۰، چند ماه پس از مرگش، در این مجله منتشر شد. کار و بار مجلهٔ استرنند با داستانهای دوپیل رونق گرفت. کانن دوپیل و مجلهٔ استرنند در دوره‌ای به طول ۳۹ سال به یکدیگر وفادار بودند. موفقیت متقابل آنها در این مدت مدیون آینده‌نگری سردبیر استرنند، هربرت گرینوا اسمیت<sup>۱۰</sup> (۱۸۵۵-۱۹۳۵) بود که به قدرت بالقوهٔ داستانهای کانن دوپیل پی برد. او در مقالهٔ «به یاد کانن دوپیل» (استرنند، سپتامبر ۱۹۳۰) چنین نوشت:

در ۱۸۹۱ بود که، در مقام سردبیر استرنند، اولین داستان از این سری داستانها، که مقدر بود در سراسر جهان به ماجراهای شرلوک هولمز معروف شود، به دستم رسید. این موضوع را به دلیلی خوب به خاطر دارم. آن روزها مجلهٔ استرنند تازه در آغاز راه بود. داستان‌نویس خوب کم پیدا می‌شد و در چنین شرایطی، برای سر دبیر خسته از مشقت خواندن یک خروار مطلب مزخرف، هدیه‌ای از آسمان رسید، هدیه‌ای از سوی خداوند که نور آمیدی بر زندگی حزن‌آلود این سردبیر خسته تاباند. او با داستان‌نویس جدید و با استعدادی رو به روشد که در مورد خلاقیت طرح داستانی، شفافیت سبک، و هنر داستان‌سرایی او تردیدی وجود نداشت.

داستانهای این مجموعه، که به ترتیب انتشار در مجلهٔ استرنند آمده، در کتابهای *The Adventures of Sherlock Holmes* (۱۸۹۲) و *The Memoirs of Sherlock Holmes* (۱۸۹۳) نیز به چاپ رسیده است. پانوشتهای داستانها از مترجم است و برای تهیه آنها از توضیحات کریستوفر رادن، ویراستار کتاب دوم (*The Memoirs ...*)، از مجموعهٔ جدید *The Oxford Sherlock Holmes* نیز استفاده شده است.

9. «The Last Resource»

10. Herbert Greenough Smith

## مسئله هویت

من و شرلوک هولمز دو طرف بخاری دیواری در اتاق کرایه‌ای او در خیابان بیکر<sup>۱</sup> نشستیم بودیم که او گفت:

– دوست عزیز، زندگی بسیار عجیب‌تر از تمام چیزهایی است که ذهن انسان می‌تواند ابداع کند. ما جرئت نمی‌کنیم چیزهایی را که در واقع صرفاً مسائلی پیش پا افتاده‌اند باور کنیم. اگر می‌توانستیم دست در دست هم از آن پنجره به بیرون پرواز کنیم، بالای این شهر بزرگ بچرخیم، به آرامی سقفها را برداریم و دزدانه به چیزهای عجیبی که اتفاق می‌افتد نگاه کنیم – به حوادث عجیب، توطئه‌ها، سوءتفاهمها، رشته‌های شگفت‌انگیز ماجرا که طی نسلها روی می‌دهد و به نتایج بسیار عجیبی منتهی می‌شود – همه داستانها با قواعد و نتایج پیش‌بینی شده‌شان به غایت بی‌مزه و بی‌فایده از آب درمی‌آمدند.  
در جواب گفتم:

– اما من در این مورد مطمئن نیستم. مسائلی که در روزنامه‌ها فاش می‌شود، علی‌القاعده، به قدر کافی بی‌پرده و زنده است. در گزارشهای پلیس ما رئالیسم به اوج خود می‌رسد، و با این حال باید اذعان کرد که نتیجه نه جذاب است و نه هنری.  
هولمز گفت:

– برای ایجاد تأثیر رئالیستی باید قدرت انتخاب و تشخیص خاصی

## ۲. جعبه مفوایی

را به کار گرفت. این نقص گزارش پلیس است که در آن احتمالاً بیشتر بر حرفهای کلیشه‌ای قاضی تأکید می‌شود تا بر جزئیات؛ و این جزئیات برای مشاهده‌گر جوهر اصلی کل موضوع را در بردارد. بر این اساس، هیچ چیز به اندازه مسائل پیش پا افتاده غیرطبیعی نیست. لبخند زدم و سر تکان دادم. گفتم:

– خوب می‌فهمم چه فکری می‌کنی. البته، تو در موقعیت مشاور و یاور غیررسمی همه کسانی که در سرتاسر سه قاره به‌طور کلی گپیج و سردرگم شده‌اند، با چیزهایی تماس داری که همه عجیب و غریب‌اند. اما – روزنامه صبح را از زمین برداشتم – بیا آن را در عمل بسنجیم. اولین عنوانی که می‌بینم این است: «سوء رفتار مردی با همسرش» با شرحی در نصف ستون، و بی‌آنکه آن را بخوانم موضوع کاملاً برایم روشن است؛ مسلماً پای زن دیگری در میان است، و مشروب‌خواری، ضرب و جرح و خواهر یا زن صاحبخانه دلسوز. ناشی‌ترین نویسنده‌ها هم نمی‌توانند موضوعی خامتر از این ابداع کنند. هولمز در آن حال که روزنامه را می‌گرفت و نگاهی به آن می‌انداخت گفت:

– البته مثال تو برای این بحث مناسب نیست. این پرونده جدایی دانداس<sup>۲</sup> است، و، تصادفاً، من در روشن کردن بعضی نکات کوچک مربوط به آن دخالت داشتم. شوهر لب به مشروب نمی‌زد، پای زن دیگری در میان نبود، و رفتاری که از آن شکایت شده بود این بود که عادت داشت بعد از هر وعده غذا دندانهای مصنوعی‌اش را در بیاورد و آنها را به طرف همسرش پرت کند. حتماً قبول داری که چنین عملی احتمالاً به فکر یک داستان‌سرای متوسط نمی‌رسد. کمی انفییه بردار، دکتر، و قبول کن که در این مورد بیشتر از تو امتیاز آورده‌ام. انفییه‌دان طلای قدیمی‌اش را، که نگین آماتیس درشتی روی درش بود، مقابل گرفت. درخشش و شکوه آن به قدری با رفتار بی‌تکلف و

2. Dundas

### مسئله هویت ۳

زندگی ساده‌ او مغایرت داشت که بی‌اختیار لب به تحسین آن گشودم.  
گفت:

– یادم نبود که چند هفته‌ای می‌شود تو را ندیده‌ام. هدیه کوچکی است  
از طرف پادشاه کشور بوهم در مقابل کمک من در مورد مسئله مدارک  
آیرین آدلر.<sup>۳</sup>

به برلیان درشتی که بر انگشتش می‌درخشید نگاه کردم و پرسیدم:  
– و این انگشتر؟

– هدیه خانواده سلطنتی هلند است، هر چند موضوعی که به خاطر آن  
خدمتی برایشان انجام دادم چنان حساس است که نمی‌توانم آن را حتی  
برای تو فاش کنم؛ با اینکه آن قدر لطف داشته‌ای که یکی دو تا از  
مشکلات کوچکم را به رشته تحریر درآوری.  
با علاقه پرسیدم:

– حالا هم پرونده‌ای در دست اقدام داری؟

– ده دوازده‌تایی هست، ولی هیچ کدامشان چنگی به دل نمی‌زند.  
می‌دانی، مهم‌اند بی‌آنکه جالب باشند. در واقع، پی برده‌ام که زمینه  
مشاهده معمولاً در مسائل بی‌اهمیت وجود دارد و تحلیل سریع علت و  
معلول است که کار تحقیق را جالب می‌کند. جنایتهای بزرگتر معمولاً  
ساده‌ترند، چون هر چه جنایت بزرگتر باشد، انگیزه آن، علی‌القاعده،  
روشنتر است. در میان این پرونده‌ها، به استثنای یک مورد نسبتاً پیچیده  
که از ماری به من ارجاع شده، چیز در خور اعتنایی نیست. با این حال،  
احتمالش هست که تا همین چند دقیقه دیگر، مورد بهتری داشته باشم،  
چون به گمانم این یکی از مشتری‌انم باشد، شاید هم اشتباه می‌کنم.

از روی صندلی‌اش بلند شده و بین کرکره‌های گشوده ایستاده بود و  
خیابان تیره و بی‌رنگ لندن را نگاه می‌کرد. از روی شانه‌اش نگاه کردم  
و دیدم که در پیاده‌رو مقابل زنی درشت هیكل با شال سنگینی از  
پوست به دور گردن ایستاده است، در کلاه لبه پهنی که به مدل دوشس

---

3. Irene Adler